



درس تفسیر سوره مبارکه دخان - جلسه ۷

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۷) لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۸) بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ (۹) فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ (۱۰) يَعْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱) رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ (۱۲) أَتَى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ (۱۳) ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ (۱۴) إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ (۱۵) يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ (۱۶) وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ (۱۷) أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۸)﴾

ستودن قرآن به حکیم و عظیم توسط خدای سبحان و اقامه برهان بر آن

سوره مبارکه «دخان» جزء «حوامیم سبعة»^۱ است و همان طوری که ملاحظه فرمودید قسمت مهم مطالب آن اصول دین، مخصوصاً مسئله وحی و نبوت است. خداوند قرآن را به عظمت و به حکمت ستود، فرمود قرآن عظیم است، قرآن حکیم است و مانند آن، برای اثبات عظمت و حکمت قرآن کریم، براهینی اقامه کرده است؛ بخشی از آن براهین به خود قرآن برمی گردد که اوصاف و اسمای قرآن کریم در آن تبیین آمده است، بخشی هم به ملاحظه

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۹۷؛ «حوامیم سبعة»^۱ است و همان طوری که ملاحظه فرمودید قسمت مهم مطالب آن اصول دین، مخصوصاً مسئله وحی و نبوت است. خداوند قرآن را به عظمت و به حکمت ستود، فرمود قرآن عظیم است، قرآن حکیم است و مانند آن، برای اثبات عظمت و حکمت قرآن کریم، براهینی اقامه کرده است؛ بخشی از آن براهین به خود قرآن برمی گردد که اوصاف و اسمای قرآن کریم در آن تبیین آمده است، بخشی هم به ملاحظه

فرستنده این قرآن و نازل کننده این قرآن که خود خداست برمی گردد. اگر قرآن دارای این اوصاف هست که الآن ذکر می شود و اگر خدا این قرآن را فرستاده است که دارای این اوصاف هست که ذکر می شود، پس قرآن عظیم است، پس حکیم است؛ هم ﴿وَالْقُرْآنُ الْحَكِيمُ﴾^۱ درست است و هم ﴿وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ﴾^۲.

مُبین بودن قرآن دال بر حکیم و عظیم بودن آن

اما اوصافی که به خود قرآن برمی گردد، فرمود این کتاب مُبیین است؛ حق را از باطل، صدق را از کذب، خیر را از شرّ، حَسَن را از قبیح، سعادت را از شقاوت و سرانجام بهشت را از جهنم جدا می کند. «مُبیین»؛ یعنی کسی که بین اشیا آن بینوئت را رعایت می کند، طرزی بیان می کند که حق از باطل کاملاً جدا می شود. اصلاً تبیین، تبیان، مُبیین و مبیّن به چیزی یا به کسی می گویند که کاملاً مرزبندی کند و بین ها را جدا کند؛ «الف» از «باء» جداست، بینونت دارد، اینها را مخلوط هم نکند؛ «باء» از «جیم» بینونت دارد، اینها را مخلوط هم نکند، پس آن بیان، قول و نوشته ای که کاملاً مرزبندی می کند، آن مُبیین است، تبیان است، مبیّن است که آن را می گویند تبیین، قرآن چنین کاری می کند.

قرآن مهندسی عالم را تبیین می کند، در رأس هرم این قدرت خدا قرار دارد که خدا را با اوصاف مشخص بیان می کند؛ کارهای خدا را مشخص می کند؛ مسئولین درجه اول نظام را هندسی شده بیان می کند و زیرمجموعه اینها را بیان می کند که این می شود مُبیین؛ می فرماید آن کسی که در رأس هرم است خدایی است که ﴿رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۳ است، ﴿رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ است، او کسی است که ﴿يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾، او کسی است که ﴿رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ﴾، پس کل ربوبیت برای اوست که این در رأس هرم است. فرمان از اول به عنوان مُجمل و

۱. سوره یس، آیه ۲.

۲. سوره حجر، آیه ۸۷.

۳. سوره اعراف، آیه ۵۴.

مُحکم و مُتَقَن از او صادر می‌شود، بعد دسته‌بندی می‌شود، تفریق و تفصیل می‌شود، جریان حیات بخشی را به برخی از مدبرّات به نام اسرافیل (سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِ) می‌دهد، جریان مرگ را به بخشی از مدبرّات به نام عزرائیل (سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِ) می‌دهد، جریان علم بخشی را به بخشی از مدبرّات به نام جبرئیل (سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِ) می‌دهد، جریان کیل و رزق و روزی را به بخشی از مدبرّات به نام میکائیل (سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِ) می‌دهد، اینها کارگردانان اولیه هستند که به نام مدبرّات امر می‌باشند؛ حالا آن «نازعات» و «ساجحات» زیرمجموعه اینها هستند که از آنها به عنوان مُطیع و از این بزرگواران به عنوان مُطاع یاد می‌کنند: ﴿لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾^۱ که ﴿مُطَاعٍ ثُمَّ آمِينَ﴾^۲ پس برخی‌ها مُطاع و برخی‌ها مُطیع هستند. در جریان عزرائیل (سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِ)، می‌فرماید او مسئول مرگ است؛ ولی زیرمجموعه او فرشته‌هایی هستند که امور جزئی را به عهده دارند، هم فرمود: ﴿إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ﴾^۳ وقتی مرگ آمد ﴿يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾^۴ که حضرت عزرائیل (سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِ) است، بعد فرمود عزرائیل (سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِ) زیرمجموعه فراوانی دارد که اگر مرگ افراد عادی برسد: ﴿تَوَفَّاهُ رُسُلُنَا﴾^۵ نه «تَوَفَّاهُ» عزرائیل (سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِ). عزرائیل برای قبض روح هر کس نزول نمی‌کند، چه اینکه جبرئیل (سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِ) برای تعلیم هر کس نزول نمی‌کند و زیرمجموعه اینها هم مشخص هستند؛ آن ﴿بِأَيِّدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾^۶ ملائکه‌هایی هستند که زیرمجموعه حضرت جبرئیل (سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِ) هستند. این مهندسی شده را ذات اقدس الهی به وسیله قرآن تبیین کرد، فرمود امر مُتَقَن و دستور جامع، اول از بالا می‌رسد، بعد این ﴿يُفَرِّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾^۷ هر امر مُحکم و مُتَقَن و رسمی تفصیل و توزیع

۱. سوره تکویر، آیه ۱۹.

۲. سوره تکویر، آیه ۲۱.

۳. سوره انعام، آیه ۶۱.

۴. سوره سجده، آیه ۱۱.

۵. سوره انعام، آیه ۶۱.

۶. سوره عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۷. سوره دخان، آیه ۴.

می‌شود، هیچ‌کدام از فرشته‌ها دخالت در کار دیگری ندارند. این مجموعه را ذات اقدس الهی به عنوان احکام اولی و تفریق و تفصیل ثانوی بیان کرده است، آن وقت همه اینها با قرآن کریم تبیین شده است؛ لذا این قرآن عظیم و حکیم است.

ارسال قرآن توسط خدای سبحان دلیل بر حکیم و عظیم بودن آن

از طرفی هم فرستنده آن خود ذات اقدس الهی است، فرمود ما نازل کردیم! ما از یک سو قرآن را نازل کردیم و از یک سو پیامبران را ارسال کردیم! انزال کتاب‌های آسمانی از چنین خدایی است! ارسال انبیای الهی از چنین خدایی است! پس ما نازل کردیم ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾^۱ و ﴿إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ﴾^۲؛ انبیا را هم ما فرستادیم و کتاب‌ها را هم ما نازل کردیم؛ هم انزال کتاب‌ها ﴿رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ﴾^۳ است و هم ارسال انبیا ﴿رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ﴾^۴ است؛ اگر انبیا کرامتی دارند، نشان کرامت آنها همین امور است و اگر کتاب آسمانی کتابِ مبین است و خدا به او سوگند یاد می‌کند به همین مناسبت است، چه اینکه ذات اقدس الهی به عمر مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هم سوگند یاد کرد که فرمود: ﴿لَعَمْرُكَ﴾^۵، این «لام» لام قَسَم است؛ فرمود به عمر تو، به حیات تو و به جان تو قَسَم که اینها بی‌راهه می‌روند! برای اینکه تو معیار حق هستی، اینها به بی‌راهه می‌روند؛ تو معیار صدق هستی، اینها به بی‌راهه می‌روند؛ تو معیار خیر هستی، اینها به بی‌راهه می‌روند؛ تو معیار حُسن و سعادت هستی، اینها به بی‌راهه می‌روند. اگر به قرآن قَسَم می‌خورد، به بَیِّنَه قَسَم خورده است؛ اگر به حیات و به جان پیغمبر قَسَم می‌خورد، به بَیِّنَه قَسَم خورده است. این را قبلاً هم ملاحظه فرمودید که قَسَم‌های ما در محاکم قضایی در مقابل بَیِّنَه است که «الْبَيِّنَةُ عَلَى

۱. سوره دخان، آیه ۳.

۲. سوره دخان، آیه ۵.

۳. سوره دخان، آیه ۶.

۴. سوره حجر، آیه ۷۲.

الْمُدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَكْرَ»^۱ ولی قَسَم خدا به یَئنه است نه در مقابل یَئنه! هم به قرآن قَسَم خورد و هم به جان پیغمبر قَسَم خورد؛ فرمود به جان تو قَسَم که تو عاقلی و اینها مستانه می‌روند: ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾، این نقشه را ترسیم کرد و چون این نقشه را ترسیم کرد جا دارد که به این کتاب آسمانی سوگند یاد کند.

اقامه برهان بر اثبات معبود بودن خدای سبحان با استفاده از ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾

مطلب بعدی آن است که فرمود خدا معبود است که برای این چند برهان ذکر می‌کند و از کتاب هم که به عنوان برهان، نور، دلیل قاطع و حجت ذکر می‌کند به همین مناسبت است. این «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» همان‌طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید، یعنی هیچ معبودی جز خدا نیست و این دو قضیه نیست که به این فکر افتادند که خبر چه هست و این استثنا هست، این «إِلَّا» به معنی «غیر» است و برخلاف «ما جائی القوم الا زید» که دو قضیه نیست، این «ما جائی القوم الا زید» دو قضیه است: یکی قضیه سالبه است و دیگری قضیه موجهه؛ اما ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ یک قضیه است، این «إِلَّا» به معنی «غیر» است و چون به معنی «غیر» هست وصف است؛ یعنی «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» غیر از همین یکی که مسلم است و وجود آن محفوظ است، این‌طور نیست که صحنه ذهن از ایجاب و سلب هر دو خالی باشد. در «ما جائی القوم الا زید»، صحنه نفس هم از قضیه سالبه بی‌اطلاع است و هم از قضیه موجهه؛ نه از عدم مجئ قوم باخبر است و نه از آمدن زید مستحضر است؛ نه این موجهه برای نفس روشن است و نه آن سالبه؛ آن گزارش‌گر دو قضیه به مستمع القا می‌کند: یکی «ما جائی القوم» و دیگری هم «الا زید»؛ اما «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» دو قضیه نیست، بلکه یک قضیه است؛ گزارش‌گر به مخاطب می‌گوید «إِلَّا» به معنی «غیر» است؛ یعنی غیر از همان یک موردی که دلپذیر است و داری، دیگران نه! در درون تو توحید هست، غیر از این یکی که داری دیگران نه! پس آن چیزی که به وسیله ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ بیان شده، نفی ربوبیت دیگران است، نه اثبات الوهیت خدا! این

۱. عوالی اللثالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۲۴۴.

«بین‌الرشد» است، این را دل به همراه خود دارد؛ یعنی غیر از همین یک موردی که داری، دیگران نه! آن وقت آن تلاش و کوشش افرادی مثل مرحوم آخوند صاحب کفایه و دیگران که خبر چیست، خبر «موجود» باشد مشکل است، «ممکن» باشد مشکل است و «واجب» باشد مشکل است، اینها راه صحیح رفتن نیست؛ یک قضیه است و «لا غیر»! «إِلَّا» به معنی «غیر» است؛ یعنی غیر از این «الله»ی که دارید، دیگران نه! نه اینکه صحنه نفس خالی از ایجاب و سلب باشد و ما با «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بجواییم دو پیام به مستمع بدهیم. فرمود غیر از این یک موردی که داری و قبول کردی و دل تو به او گرم است، دیگری نه! چرا؟ چون او ﴿رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است و «كُلُّ مَنْ كَانَ رِبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَهُوَ مَعْبُودٌ». چرا ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾؟ چون ﴿هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾ و «كُلُّ مَنْ كَانَ مُحْيِيًّا وَ مُمِيتًا هُوَ الْمَعْبُودُ». پس ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾. چرا ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾؟ چون او ﴿رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ﴾ است و «كُلُّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ فَهُوَ إِلَهٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَاللَّهُ إِلَهٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»؛ سه قضیه اقتরانی شکل اول، از همین جمله نورانی به دست می‌آید؛ منتها این ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ نتیجه است، آنها حد وسط هستند که نتیجه را ثابت می‌کنند.

علت نرسیدن انسان به یقین با وجود ارسال انبیاء و انزال قرآن

فرمود ما مُرْسِل هستیم انبیا را و مُنْزِل هستیم قرآن را، هم ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾ که برای کتاب آسمانی است و هم ﴿إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ﴾ که برای انبیاست - مخصوصاً وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) - ﴿رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ﴾ است. او که «رب» است باید مشکل ما را حل کند، بله مشکل شما را حل می‌کند! چون «رب» است قدرت مطلقه دارد؛ شما چه بگویید و چه نگویید او می‌فهمد؛ بگویید، نجوا کنید، منادات و مناجات کنید او «سمیع» است! اگر در بستر افتاده‌اید و حال مناجات و منادات ندارید «هو العليم» است! او مشکل شما را می‌داند و

حرف‌های شما را هم می‌شنود، در هر دو حال، چون «رب» است، مشکل‌گشاست! پس اگر شما از نظر نیاز بخواهید کسی را بپرستید، او «مرجع» است و اگر از نظر راز بخواهید با کسی گفتگو کنید، او «سمیع» است. در هر دو حال او هم «سمیع» است که حرف‌ها را و مناجات‌ها را و منادات‌ها را می‌شنود، هم «علیم بما فی الصدور» است که مشکل را می‌فهمد و حل می‌کند: ﴿رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ﴾^۱؛ اگر واقعاً یقین دارید!

ما در بخش‌های دیگر از شما سؤال کردیم که ﴿مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲ یا ﴿مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾^۳ اگر واقعاً «موقن» هستید، یعنی طلب یقین دارید، دیگر چرا در شک سرگردان هستید؟ «موقن» یعنی طالب یقین، «مُنْجِد» یعنی طالب «نَجْد»، «مُتَّهِم» یعنی طالب «تَهَامَة». آن‌که مثل مجنون به طرف «نَجْد» می‌رود و راه «نَجْد» را طی می‌کند، می‌گویند: «أُنْجِدَ»؛ مجنون به طرف نَجْد می‌رود؛ یعنی طالب «نَجْد» است. یا کسی که عازم سرزمین مکه است، می‌گویند «مُتَّهِم» است، این «أَرْضُ تَهَامَة» و سرزمین مکه را طلب کرده است: «مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ أَبْطَحِي تَهَامِيٌّ»^۴، «تَهَامَة» همان سرزمین است. «مُتَّهِم» یعنی طالب «تَهَامَة»، «مُنْجِد» یعنی طالب «نَجْد»، «موقن» یعنی طالب یقین؛ یعنی اگر واقعاً یقین طلب دارید راه این است. بعد می‌فرماید اینها که طالب یقین نیستند! اینها هم مشکل اندیشه و علمی دارند، هم مشکل انگیزه و عملی دارند؛ اگر در مسئله علم باشد ﴿هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ﴾ و اگر مسئله عمل باشد ﴿فَهُمْ فِي رَبِّهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾^۵. ما یک تردید داریم که برای نیروی انگیزه و عمل ماست؛ مثل اینکه انسان مردّد است این کار را انجام بدهد یا این کار را انجام ندهد و یک

۱. سوره دخان، آیات ۶ و ۷.

۲. سوره رعد، آیه ۱۶.

۳. سوره زخرف، آیه ۹.

۴. تسلیة المجالس و زینة المجالس (مقتل الحسین علیه السلام)، ج ۲، ص ۳۹۵.

۵. سوره توبه، آیه ۴۵.

شک داریم که برای بخش اندیشه است که انسان نمی‌داند هست یا نیست! آن بخش اندیشه اینها در گردنه شک گیر کرده است، در این عقبه کثود! و آن بخش انگیزه اینها در بخش تصمیم گیر کرده است؛ تردید برای بخش تصمیم و عزم و اراده است، شک برای تصوّر و تصدیق و نفی و اثبات است. یک وقت است که انسان یک بار می‌رود و بعد سرانجام راه پیدا می‌کند، این را می‌گویند رد؛ اما یک وقت چون اُعمی^۶ و ناپیوست، مکرّر از طرفی به طرف دیگر و دوباره از همان طرف می‌رود، این ردّ مکرّر را می‌گویند تردید؛ بکنم یا نکنم؟ با این بکنم یا نکنم انسان به نتیجه نمی‌رسد! چون هر دو طرف بسته است. فرمود اینها در بخش اندیشه ﴿هُم فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ﴾ و در بخش انگیزه ﴿فَهُمْ فِي رَيْبٍ يَتَرَدَّدُونَ﴾، نه قدرت تصمیم دارند و نه قدرت جزم دارند؛ هم از جزم علمی محروم هستند و هم از عزم عملی محروم می‌باشند. ما معلم فرستادیم که ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾،^۷ اینها که برای او حساب باز نمی‌کنند، می‌گویند تو دیوانه‌ای! حالا رسول خدا بفرماید که: ﴿إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾،^۸ آنها که برای حضرت حساب باز نمی‌کنند! من این کار را می‌کنم؛ یعنی اگر او «وَلَد» داشته باشد، آن «وَلَد» مستحق عبادت است و او معبود است، نه طبق حساب شخصی من! من قبول می‌کنم! اینها می‌گویند که بود و نبود تو برای ما یکسان است، درباره حضرت حساب باز نمی‌کردند و - مَعَاذَ اللَّهِ - می‌گفتند: ﴿مُعَلِّمٌ مَجْنُونٌ﴾؛ دیگری به او یاد داده و او هم جنونانه حرف می‌زند، این نهایت حرف مشرکان حجاز بود. برای وجود مبارک حضرت حسابی باز نمی‌کردند که حالا حضرت بگوید من قبول می‌کنم، می‌گویند قبول و نکول تو که برای ما اثر ندارد!

۶. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۷. سوره زخرف، آیه ۸۱.

فرمود ما انبیا را فرستادیم، وجود مبارک حضرت را با همه اینها فرستادیم، در بخش اندیشه مشکل علمی آنها شك است که با شك دارند بازی می‌کنند! در بخش انگیزه مشکل آنها تردید است که اهل تصمیم و عزم نیستند ﴿هُم فِی شَكٍّ یَلْعَبُونَ﴾، پس «مُوقِن» نیستند؛ حالا که این نشد «آتش که را بسوزد گر بولهب نباشد»^۸، فرمود ما تمام بحث‌های نظام هستی ما که با نصیحت خلاصه نمی‌شود، ما بگیر و ببند هم داریم! این ﴿خُذُوهُ فَعَلَّوْهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوْهُ﴾^۹ را هم برای همین‌ها ساختند! این طور نیست که همیشه بگو و نصیحت کن و امثال اینها باشد. فرمود ﴿فَارْتَقِبْ﴾؛ منتظر باش روزی که ﴿تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ﴾، حالا یا مربوط به زمان حضرت است - در بعضی از وقایع که برخی‌ها نقل کردند که وجه اول این آیات است - یا جزء «أَشْرَاطِ السَّاعَةِ» است که در زمان قیامت، مقدمات چنین چیزی می‌آید؛ دখانی می‌آید و آسمان این دخان را می‌آورد.

مدبّرات امر بودن فرشتگان به اذن خدای سبحان

پرسش: اینکه خداوند امور را واگذار می‌کند

پاسخ: بله، اینها مأموران حضرت هستند، اینها قدرت الهی را دارند، چون می‌فرمایند به دست اینهاست که خدا این کار را انجام می‌دهد، اینها به منزله نیروهای ذات اقدس الهی می‌باشند؛ از باب تشبیه معقول به محسوس، اینها قدرت‌ها و خلفای الهی هستند که کاری هم از خودشان ندارند! همه اینها طرزی حرف زدند که چیزی جز توحید نمی‌ماند! آنها گفتند که ملائکه چرا دیر نازل می‌شوند؟ زود نازل می‌شوند؟ کم نازل می‌شوند؟ فرشته‌ها گفتند ما که

۸. اشعار منتسب به حافظ، شماره ۹؛ «در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است *** آتش که را بسوزد گر بولهب نباشد».

۹. سوره حاقة، آیات ۳۰ و ۳۱.

چیزی از خود نداریم: ﴿وَمَا تَنْتَزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ﴾^{۱۰} خیلی ها مثل فخر رازی و امثال فخر رازی این ﴿وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ﴾ را به بیرون از حوزه جان زدند، گفتند: ﴿لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا﴾ یعنی سلسله قبلی، ﴿وَمَا خَلْفَنَا﴾ یعنی سلسله بعدی، ﴿وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ﴾ یعنی بین گذشته و حال در بیرون،^{۱۱} در حالی که چنین نیست! فرشته‌ها می‌خواهند بگویند که گذشته ما که زیر پوشش اوست، آینده ما که زیر پوشش اوست، بین گذشته و آینده ما هم که حوزه درون ما می‌باشد زیر پوشش اوست، چیزی برای ما نمی‌ماند! لذا ﴿وَمَا تَنْتَزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ﴾. از ما می‌خواهید که چرا دیر نازل می‌شویم، چرا زود نازل می‌شویم، چرا کم نازل می‌شویم و چرا زیاد نازل می‌شویم؟ ما که چیزی نداریم! - آن روز که این آیه در سوره مبارکه «مریم» معنا می‌شد، مثالی ذکر شد - شما ببینید آنهایی که در کنار چشمه زندگی می‌کنند، یک حوض یا استخری در منزل خودشان یا در باغ احداث می‌کنند، این آب فراوان از چشمه وارد این حوض می‌شود، از این حوض می‌گذرد و آن باغ را مشروب می‌کند؛ این آبی که از چشمه بیرون آمده سه مقطع دارد: قبل از ریختن در این استخر یا حوض همان آب چشمه است، وقتی از حوض بیرون می‌رود آب چشمه است و آن چند لحظه‌ای هم که در درون استخر یا حوض است آب چشمه است، چیزی از خود استخر یا حوض نیست! اگر این حوض بخواهد حرف بزند، می‌گوید که ﴿لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا﴾؛ یعنی این آب قبل از اینکه به ما برسد برای چشمه است، ﴿وَمَا خَلْفَنَا﴾؛ آنکه از ما خارج می‌شود و بعد از ماست برای چشمه است، ﴿وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ﴾؛ بین گذشته و حال، یعنی این چیزی هم که ما داریم برای چشمه است و برای خود ما نیست؛ فرشته‌ها این را می‌خواهند بگویند! این از لطایف تفسیر المیزان است، المیزان را باید این جاها شناخت، وگرنه ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ﴾ که از مجمع هم برمی‌آید! این را این جاها

۱۰. سوره مریم، آیه ۶۴.

۱۱. مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۵۵۵؛ «...له ما بین ایدینا ما سلف من امر الدنيا و ما خلفنا ما یستقبل من امر الآخرة و ما بین ذلك و...».

باید شناخت که *المیزان*^{۱۲} این آیه را چگونه معنا کرده و دیگران چگونه معنا کردند! دیگران خیلی‌ها به بیرون از حوزهٔ جان زدند؛ یعنی گذشته را خدا می‌داند، آینده را خدا می‌داند، بین گذشته و آینده را هم خدا می‌داند؛ مثل اینکه اینها خودشان نشستند این‌جا و دارند تصمیم می‌گیرند و دارند گزارش می‌دهند، حرف فرشته‌ها که این نیست! حرف فرشته‌ها این است که گذشته‌های ما برای اوست، آینده‌های ما برای اوست، بین گذشته و حال، یعنی درون ما و حوزهٔ ما و قلمرو هستی ما برای اوست، آن وقت تا او دستور ندهد ما چگونه می‌توانیم بیایم؟! بنابراین اگر مدبرِات امر هستند، به اذن ذات اقدس الهی می‌باشند.

پرسش: به هر حال فرشته‌ها فعل خدا هستند؟

پاسخ: بله، در هر سه بخش فعل خدا هستند؛ مثل اینکه آب چشمه فعل چشمه است، از درون آن می‌جوشد و این بیرون اوست.

﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ﴾، حالا جزء «أَشْرَاطِ السَّاعَةِ» است یا چنین چیزی رُخ داده است: ﴿يَعْنِي النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ آنچه را که آسمان به نام دود سیاه می‌آورد، یک عذاب دردناکی است! آنها وقتی این عذاب دردناک را دیدند یا می‌بینند - به هر دو تفسیر - می‌گویند: ﴿رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ﴾، می‌گویند که ما ایمان می‌آوریم، پاسخی که ذات اقدس الهی به اینها می‌دهد نظیر کار قوم یونس است، ﴿إِنِّي لَهُمُ الذِّكْرَى﴾؛ چه وقت می‌شود که اینها متذکر بشوند؟! در حالی که ﴿وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ﴾؛ پیامبر ما (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) آمد و همه حقایق را برای آنها روشن کرد ﴿مُبِينٌ﴾، ﴿ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ﴾؛ از او رو برگرداندند و گفتند این حرف‌ها وحی نیست و دیگران یادت دادند؛ مثلاً «يُعَلِّمُهُ عَجَمِي» و تو - مَعَاذَ اللَّهِ - جن زده هستی! حالا او بگوید که ﴿إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكَدُّ فَاتًا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾ آنها اصلاً برای حضرت حسابی قائل نیستند! ﴿وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ﴾؛

۱۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۸۲.

هم دیگران یادت دادند و این حرف‌ها از خودت نیست و هم - مَعَاذَ اللَّهِ - جن زده هستی، اصلاً مجنون یعنی جن زده. برهان وجود مبارک پیغمبر این است که اگر خدا فرزند داشته باشد مستحق عبادت است، چون مستحق عبادت است مثلاً شما عبادت بکنید ما هم عبادت می‌کنیم.

پرسش: به پیغمبر قبل از رسالت صفت امین را دادند، چطور شد که بعد از نبوت این القاب را به او دادند؟ پاسخ: بله، این اشکال بر آنهاست! فرمود که ما سالیان متمادی - چهل سال - به شما امتحان دادیم، حالا که درباره آسمان و زمین خبر می‌دهیم، حالا مثلاً خائن هستیم!؟

پاسخ به اشکال عدم تناسب جرم در دنیا با عذاب در آخرت

پرسش: یکی از مشکلاتی که منتقدین به بحث قیامت در کتب آسمانی و اینها دارند و الان هم در فضای مجازی آن را به تحلیل کشاندن، عدم تناسب و میزان جرم و جنایت این دنیا با عذاب خداوند در آن دنیاست.

پاسخ: نه، «لطف الهی بکند کار خویش»!^{۱۳} بیشتر از آنچه را که ما کردیم می‌دهند! ما می‌دانیم که داریم چه کار می‌کنیم؟! البته از دو طرف هست، برای موحدان که آن‌طور نیست! برای مسلمان‌ها که آن‌طور نیست! اینها در برزخ آسیب می‌بینند و حل می‌شود، در «سأهره قیامت»^{۱۴} آسیب می‌بینند و حل می‌شوند، آن سوخت و سوزی که در جهنم است برای کفار و ملحدین است؛ اما کفار دو کار کردند، تنها مثل صدام و امثال صدام نیستند که حالا ملتی را، چند ملت را و میلیون‌ها نفر را به خاک و خون کشیدند یا اینکه مثل استکبار و صیہونیسم باشند، بلکه اینها یک جان ملکوتی دارند که این جان ملکوتی را جرثومه فساد کردند، این قابل تطهیر نیست! البته جریان دو بخش آن خیلی وسیع است؛ مثلاً گفتند کسی نماز جماعت بخواند اگر عدد اعضای نماز جماعت از ده نفر گذشت،

۱۳. دیوان حافظ، غزل ۲۸۴: «لطف الهی بکند کار خویش» *** مزده رحمت برساند سروش».

۱۴. سوره نازعات، آیه ۱۴: ﴿فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ﴾.

ثواب به قدری است که فرشته‌ها نمی‌توانند بنویسند؛ معنای آن این نیست که به نماز جماعت‌خوان این قدر فیض و فوز می‌رسد! چیزی به او می‌دهند که اگر به حساب دنیا بیاید این طور است؛ مثل اینکه گفتند اگر یک درهم ربا بگیری، هفتاد بار آن کار است!^{۱۵} اگر آن‌جا - خدای ناکرده - یک سیلی به انسان بزنند، هفتاد سال طول می‌کشد که خوب بشود! یک سیب به آدم بدهند، هفتاد سال هم بماند نمی‌پوسد! یک مورد آن‌جا با این‌جا قابل قیاس نیست، نه اینکه - معاذ الله - آن‌جا بیش از جرم ما کیفر بدهند. درباره پاداش ما هیچ نداریم که خدا به اندازه خوبی شما پاداش بدهد، بلکه همیشه پاداش خدا افزون است! فرمود: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا﴾،^{۱۶} یک؛ ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾،^{۱۷} دو؛ ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ﴾ و هفتصد برابر و هزار و چهار صد برابر و ﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾،^{۱۸} سه؛ اما در تمام قرآن فقط یک جاست که فرمود کیفر ﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾،^{۱۹} کمتر هست، ولی بیشتر محال است که باشد؛ منتها او نمی‌داند که ظلمی که به جامعه می‌کند، این ظلم یعنی چه؟ این جانی را که آلوده می‌کند، این خیانتی که می‌کند و این آبرویی که می‌برد را اصلاً نمی‌داند که یعنی چه؟

غرض این است که اینها نمی‌دانند کاری که روح را می‌رنجاند چیست؟! این اصلاً به روح قائل نیست. یک وقت است انسان خیال می‌کند تیری را که به کسی زده و او را از پا درآورده، این یکی است! یک وقت است که خانه کسی را خراب می‌کند؛ اما یک وقت حرم عسکرین را آسیب می‌رساند، او خیال می‌کند که هر دو یکی است و یک دیوار را خراب کرده است، او اصلاً نمی‌داند که امامت یعنی چه، ولایت یعنی چه، نبوت یعنی چه و قرآن یعنی چه! او اصلاً متوجه نمی‌شود! کتابی را که پاره کرده، خیال می‌کند که قرآن پاره کردن هم مثل همان است! یا اهانت

۱۵. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۱۴۴: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَرَاهِمُ رَبِّا أَشَدُّ مِنْ سَبْعِينَ زَنْبَةً كُلُّهَا بِذَاتِ مَحْرَمٍ».

۱۶. سوره نمل، آیه ۸۹؛ سوره قصص، آیه ۸۴.

۱۷. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

۱۸. سوره بقره، آیه ۲۶۱.

۱۹. سوره نبأ، آیه ۲۶.

به حرم عسکرین مثل همان است! برای او روشن نیست که ولایت یعنی چه؟ امامت یعنی چه؟ روح را آلوده می‌کند یعنی چه؟ روح آلوده می‌شود یعنی چه؟ چون این برای او روشن نیست و انسان را در همین جریان طبیعت خلاصه می‌بیند، بخش ماورای طبیعی را نمی‌بیند و حساب بهشت و جهنم هم برای او قابل حل نیست، وگرنه ذات اقدس الهی عادل از آن است که تصور بشود، ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾^{۲۰} این نکره در سیاق نفی است، خیلی‌ها را می‌بخشد! اگر کسی موحد باشد و آن توحید دلپذیر را به همراه داشته باشد، این یقیناً مخلد نیست؛ این شخص در برزخ آسیب می‌بیند و پاک می‌شود، در «ساهره قیامت» آسیب می‌بیند و پاک می‌شود، نشد در اوایل مقداری در سوخت و سوز جهنم گرفتار می‌شود و پاک می‌شود. آن که مخلد است، همان است که حتی آن‌جا هم که شد می‌گویند در جهنم را ببندید که پیغمبر دارد می‌آید ما او را نبینیم! این قابل تطهیر نیست! اینها روح را آلوده کردند و نمی‌دانند روح آلوده بشود یعنی چه؟ مثل اینکه خیلی‌ها نمی‌فهمند به حرم اهانت شده یعنی چه؟ بعضی از مراجع را که در مشهد بودند - خدا آنها را غریق رحمت کند! - آن روزی که بیگانه‌ها وارد حرم مطهر رضوی (سلام الله علیه) شدند، یک تیر به یکی از این دیوارهای حرم مطهر خورد، در سراسر ایران عزای عمومی اعلام کردند! اما آنها اصلاً نمی‌دانند حرم امام رضا یعنی چه! بنابراین اگر آدم بداند که ولایت یعنی چه و امامت یعنی چه، ظلم‌ها را مشخص می‌کند! یک وقت کسی سنگی را می‌گیرد و می‌اندازد، یک وقت برلیانی را می‌گیرد می‌اندازد؛ اما یک وقت گوهری که قابل قیمت‌گذاری نیست را می‌اندازد! بنابراین اگر مسئله قیامت حل بشود این شبهات برطرف خواهد بود.

فرمود که او برای شخص شما همه کارها را کرده، شما این همه تهمت‌ها را زدید! آن وقت این حرف‌ها را ما گفتیم! البته اگر جزء «أَشْرَاطِ السَّاعَةِ» و نظیر قوم یونس باشد، ممکن است یک چند صباحی هم مهلت بدهند؛ اما

اگر مربوط به گذشته باشد، فرمود ما در گذشته این کار را کردیم؛ یعنی این عذاب آمد که ما صرف نظر کردیم، شما برگشتید و دوباره گفتید: ﴿مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ﴾، اما ﴿إِنِّي لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ﴾ * ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ * إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا﴾، اما ﴿إِنَّكُمْ عَائِدُونَ﴾؛ شما دوباره برمی‌گردید! ولی بر فرض ما آزمون را تکرار کردیم و شما برگشتید و دوباره همان کار را انجام دادید، مادامی که در دنیا هستید در حال اختیار و امتحان هستید؛ ولی روزی می‌رسد که ﴿بَطِشَ رَبُّكَ لَشَدِيدٍ﴾؛ ^{۲۱} آن «بطشه کبری» می‌آید که دیگر در آن «بطشه کبری» هیچ امانی نیست: ﴿يَوْمَ بَطِشُ الْبَطْشَةِ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْتَقِمُونَ﴾؛ ما انتقام می‌گیریم، البته آنچه را که ذات اقدس الهی انتقام می‌گیرد، یقیناً کمتر از آن جُرْمی است که انسان انجام می‌دهد؛ اما انسان نمی‌داند که فرمان خدا را زیر پا می‌گذارد یعنی چه، فرمان پیغمبر را زیر پا می‌گذارد یعنی چه، اینها همین کسانی هستند که می‌گویند: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾، ^{۲۲} آن وقت انبیا و اولیا (عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَام) را نظیر همین رهبران مادی می‌دانند و خیال می‌کنند که اینها به انتخاب مردم به این‌جا رسیدند و کار دنیا را دارند اداره می‌کنند؛ اگر برای آنها روشن بشود که فرشته یعنی چه، ملکوت یعنی چه، امامت یعنی چه، رسالت و ولایت یعنی چه، آن وقت می‌دانند که گناه نسبت به آنها چه خواهد کرد، فرمود: ﴿يَوْمَ بَطِشُ الْبَطْشَةِ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْتَقِمُونَ﴾، در سوره مبارکه «زخرف» بعد از تبیین آن مسائل، داستان سه پیامبر از انبیای الهی را ذکر فرمود؛ داستان ابراهیم و وجود مبارک موسای کلیم و حضرت عیسی را ذکر کرد؛ ولی در این‌جا - سوره مبارکه «دخان» - داستان موسای کلیم را فقط ذکر می‌کند؛ قصه حضرت موسی و قوم او را ذکر می‌کند که یک قصه عملی است که واقع شده؛ یعنی اگر کسی خواست از حس و تجربه حسّی کمک بگیرد، می‌بیند که وضع این گونه بود که در جریان مصر گذشت و

۲۱. سوره بروج، آیه ۱۲.

۲۲. سوره مؤمنون، آیه ۳۷.

قسمت‌های دیگر را هم چون مبسوطاً در سوره مبارکه «زخرف» بیان کردند؛ یعنی قصه وجود مبارک ابراهیم را از آیه ۲۶ تا بیست آیه را ذکر فرمود و بعد جریان حضرت موسی را ذکر فرمود و بعد هم که جریان سوم را ذکر کرد، اینها را دیگر این جا تکرار نمی‌کند، فقط قصه حضرت موسی را ذکر می‌کند که - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - بازگو می‌شود.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»